



ماجراهای مدرسه‌ای در یک جزیره

زندگی کردن مهارت‌ها

هیوا علیزاده

طراح آموزشی و پژوهشگر

این نتیجه حاصل شد که می‌خواهیم در «مدرسه زندگی» یاد بگیریم که چطور بهتر زندگی کنیم و از آن لذت ببریم. در شروع این بحث، کودکان کلاس، گویی مدرسه را فقط جایی برای یادگیری حساب و خواندن و نوشتن می‌دیدند؛ آن هم نه نوشتن خلاقانه بلکه منظورشان از روی چیزی نوشتن بود.

اینکه چطور می‌شود رسالت مدرسه تا این اندازه در چشم مخاطبانش کوچک شود چیزی است که بهتر است روی آن تأمل کرد و شاید پرسش آغازین «مدرسه زندگی»، پرسشی باشد که بتوان آن را در ابتدای هر سال با دانش‌آموزان همه کلاس‌ها در میان گذاشت.

در «مدرسه زندگی» این نکته با کودکان در میان گذاشته شد که پرداختن به مواردی همچون ریاضی و خواندن و سایر موضوعات آموزشی بخشی از فعالیت‌های مدرسه‌اند، نه همه

سرآغاز

پرسشی اساسی که «مدرسه زندگی» کار خود را با آن آغاز کرد، این بود که با دانش‌آموزان در میان گذاشته شد: «فکر می‌کنید برای چه به مدرسه می‌آییم؟»

پاسخ کودکان کلاس چهارمی به این سؤال، با این جمله آغاز شد: «می‌آییم مدرسه تا ریاضی و خواندن و نوشتن یاد بگیریم» و بعد از وقفه‌ای تقریباً طولانی برای پیدا کردن مواردی دیگر که می‌توان در مدرسه یاد گرفت و بیان تجربه‌هایی که هر فرد به‌صورت خاطره در کلاس مطرح کرد، تخته کلاس پر شد از چیزهایی که مدرسه می‌تواند کمک کند تا ما یاد بگیریم؛ مانند مرتب بودن، کار گروهی کردن، مسئولیت‌پذیری و ... و این‌گونه بود که یک روز کامل برنامه مدرسه روی این موضوع گذاشته شد که قرار است چه چیزی یاد گرفته شود و در پایان،

آن‌ها. اینکه قرار است در کنار هم، گاهی در جریان دیدن یک فیلم، گاهی در روند اجرای یک پروژه، گاهی ضمن خلق داستان و یا حتی انجام دادن بازی فوتبال یاد بگیریم با یکدیگر محترمانه رفتار کنیم، عقاید مختلف را بشنویم و اگر با چیزهایی روبه‌رو شدیم که ما را خشمگین می‌کند، خشم خود را کنترل کنیم. اینکه یاد بگیریم با یکدیگر مهربان باشیم و در انجام دادن کارها به هم کمک کنیم، از سؤال کردن نترسیم، پرسش‌های یکدیگر را محترم بدانیم و مسخره نکنیم و سعی کنیم چیزهای جدیدی را که در پروژه‌ها با آن‌ها روبه‌رو می‌شویم، امتحان کنیم و نگران اشتباه کردن نباشیم؛ چراکه قرار است از اشتباهاتمان کلی چیز جدید یاد بگیریم. به دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم توجه کنیم؛ از مشاهده درختان اطرافمان و همچنین زباله‌هایی که ممکن است در مدرسه یا کوچه ببینیم گرفته تا اینکه در مدرسه و خانه‌مان چطور آب و برق مصرف می‌کنیم. با هم



حضور کارشناس در مدرسه زندگی ۹۶-۹۷

قرار گذاشتیم به حال و هوای یکدیگر توجه کنیم و اگر کسی را غمگین می‌بینیم، از او دلجویی کنیم. همه این‌ها و البته بسیاری موارد دیگر چیزهایی نبودند که صرفاً در یک روز گفته شوند بلکه مواردی بودند که در مدرسه، آن‌ها را زندگی کردیم. در «مدرسه زندگی» توجه کردن به بحث‌ها و دعوایی که میان کودکان رخ می‌داد، همیشه یک اصل بود نه حاشیه، و روند توافقی معلم و دانش‌آموزان این بود که در ابتدا دو نفر که با هم مشکل پیدا کرده‌اند بعد از خوردن یک لیوان آب و چند نفس عمیق در یک گوشه ساکت با هم در مورد مشکلاتشان صحبت کنند و اگر به نتیجه نمی‌رسیدند، همیشه مطمئن بودند که معلم

با دقت به حرف‌هایشان گوش خواهد کرد و با یکدیگر راه‌حلی برای آن مشکل پیدا خواهند نمود؛ ماند که در اکثر موارد با نوشیدن همان یک لیوان آب و کشیدن چند نفس عمیق و حدود یک دقیقه صحبت کردن، موضوع حل می‌شد. البته بر مبنای صحبت‌هایی که در کلاس داشتیم و کتاب‌هایی که خوانده بودیم، یاد گرفته بودند که بعضی از کلمات مانند ببخشید، منظوری نداشتم. خواهش می‌کنم و ... در حل مشکلاتشان جادو می‌کنند. در زمینه چنین برخوردهایی، معلم هم بازخوردهایی از اولیای کودکان گرفته بود که در منزل هنگام مواجه شدن با برخی مشکلات چنین رفتارهایی از کودکانشان مشاهده کرده بودند و یا حتی کودکانشان برای حل مشکلی که با مادر یا پدر داشته، چنین پیشنهادهایی به آن بزرگسال داده است؛ برای مثال، یکی از کودکان با مشاهده مشاجره مادر و پدرش، از اتاقش خارج شده و با دو لیوان آب نزد آن‌ها رفته و گفته است: مگر نمی‌دانید که قبل از اینکه عصبانی شوید، بهتر است آب بخورید و اول آرام شوید بعد حرف بزنید. همین را گفته و به اتاقش بازگشته است. این‌ها برای خانم معلم دستاوردی با ارزش تلقی می‌شد.

اینکه فنون کنترل خشم را تمرین کنیم و درباره احساساتمان همچون ترس و غم و شادی کتاب بخوانیم و از تجربه‌های زندگی‌مان بگوئیم، یکی از کارهایی بود که در مدرسه جای محکمی داشت و به ما کمک می‌کرد که بتوانیم احساساتمان را به‌عنوان انسان بهتر بشناسیم و بیشتر بتوانیم آن‌ها را کنترل کنیم.

چنین برنامه‌ها و توافقی‌هایی در برنامه مدرسه به این منجر شده بود که افراد در کنار یکدیگر، کودک و بزرگسال، نوعی فرهنگ یادگیری را در مدرسه خلق کنند؛ فرهنگی که در آن جارو کردن مدرسه و جمع کردن زباله‌ها کاری پسندیده محسوب

قرار است در کنار هم گاهی در جریان دیدن یک فیلم، گاهی در روند اجرای یک پروژه، گاهی ضمن خلق داستان و یا حتی انجام دادن بازی فوتبال یاد بگیریم با یکدیگر محترمانه رفتار کنیم، عقاید مختلف را بشنویم و اگر با چیزهایی روبه‌رو شدیم که ما را خشمگین می‌کند، خشم خود را کنترل کنیم

می‌شد. اینکه کسی در بازی‌هایش از آب بیش از حد استفاده می‌کرد باعث می‌شد که از طرف بقیه کودکان تذکر بگیرد. اینکه برویم و آشغال‌های کوچکی اطراف مدرسه را جمع کنیم، برای همه یک افتخار بود. اینکه سؤال کردن یک ارزش بود و بچه‌ها یکدیگر را به خاطر سؤال‌هایشان تشویق می‌کردند. همچنین برای یافتن پاسخ پرسش‌ها، کتابخانه را زیور و کردن، برقراری تماس اینترنتی با یک دانشمند یا مصاحبه با مادر و پدر و یا دعوت از یک کارشناس به مدرسه، همه مواردی بودند که نشان می‌دادند در مدرسه یادگیری جاری است و این یادگیری مشارکتی بود که دانش‌آموزان را به مدرسه علاقه‌مند کرده بود؛ طوری که حتی دوست داشتند پنجشنبه و جمعه هم به مدرسه بیایند و یا درخواست می‌کردند که مدت زمان حضورشان در مدرسه بیشتر شود.

یکی از بسترهایی که میزان مشارکت‌پذیری را افزایش می‌داد، وضع قوانین مدرسه بود. بر مبنای مسائلی که پیش می‌آمد، به کمک خود کودکان بعضی قوانین تصویب می‌شد و همه خود را ملزم به رعایت آن‌ها می‌دانستند. برای مثال، بازی فوتبال در هنگام صبح مشمول یک قانون مهم بود و آن، رعایت سکوت در هنگام بازی به گونه‌ای بود که حتی شوت محکم زدن به دیوار هم ممنوعیت داشت و فرد خاطی می‌بایست یک دقیقه از بازی خارج می‌شد. این قانون به این ترتیب شکل گرفت که یک روز یکی از خانواده‌هایی که در همسایگی مدرسه زندگی می‌کردند، از بیماری یکی از اعضای خانواده‌شان به معلم مدرسه گفتند و اینکه سروصدای بچه‌ها در هنگام بازی باعث رنجش فرد بیمار می‌شود و می‌خواستند که برای این موضوع فکری بشود. معلم این موضوع را با بچه‌های کلاس در میان گذاشت و بعد از گفت‌وگو و بررسی راهکارهای مختلف، جمع به قانون فوتبال در سکوت رسید. رسم بود که قوانین روی کاغذ نوشته شود و بر دیوار کلاس نصب گردد تا قابل ارجاع باشد.

از جمله پروژه‌هایی که کمک می‌کرد تا دنیای روزمره بیرون کلاس به کلاس وصل شود و روزنه‌هایی در دیوارهای مدرسه ایجاد گردد، پروژه‌ای با عنوان «تقویم» بود. از همان ابتدا ساختن صفحات این تقویم، تلفیقی برای مباحثی همچون ریاضی و ادبیات و هنر شد. این تقویم که هر یک از صفحات آن توسط یکی از کودکان ساخته شده بود، هر روز همراه کلاس بود. اینکه به رویدادهای تاریخی ثبت شده در آن روز نگاهی بیندازیم و در مورد آن‌ها گفت‌وگو کنیم و حتی پروژه‌ای متناسب با آن آن‌ها را پیش ببریم. برای مثال، در روز «بیمه» مفهوم این واژه را بررسی کردیم و صفحات دفترچه بیمه‌ای را ورق زدیم و از انواع بیمه صحبت کردیم. البته تقویم مدرسه زندگی در سال ۹۷-۹۶ با همه تقویم‌ها متفاوت بود و دلیل این تفاوت آن بود که رویدادهای مدرسه هم در آن تقویم با عنوان رویدادهای سال مدرسه زندگی ثبت می‌شدند تا بتوانیم در سال‌های بعد آن را به یاد داشته باشیم؛ از تاریخ تولد دانش‌آموزان و کارکنان



کاروانی از فرغون‌ها - مدرسه زندگی ۹۶-۹۷



حل مساله تامین آب برای شستن دست‌ها در زمین کشاورزی - مدرسه زندگی ۹۶-۹۷



خلاقیت برای ساخت تیردروازه - مدرسه زندگی ۹۶-۹۷



کار گروهی برای جابه‌جا کردن کیسه‌های کود کشاورزی - مدرسه زندگی ۹۶-۹۷



گرفته تا ثبت تاریخ کاشت اولین دانه‌های آفتابگردان در زمین کشاورزی مدرسه زندگی.

در زمین کشاورزی مدرسه وقتی دانه‌ای کاشته می‌شد، با چالش‌هایی روبه‌رو می‌شدیم و برای حل آن‌ها تلاش می‌کردیم؛ از چیدن سفره صبحانه و شستن دست‌ها در جایی که شیر آب نداشت گرفته تا استفاده از فرغون برای حمل کودهای کشاورزی. محصول این دانه‌های چالش، رشد در روش‌های حل مسئله و بروز خلاقیت و لحظات سرشار از ذوق و شوقی بود که قلب‌هایمان را آبیاری می‌کرد.

مدرسه زندگی زنگی به نام مهارت‌های زندگی نداشت؛ زیرا اعتقاد بر این بود که مهارت‌هایی همچون حل مسئله، تفکر خلاق، تفکر انتقادی، همدلی، مهارت‌های ارتباطی و خود مدیریتی که تحت‌عنوان مهارت‌های زندگی شناخته می‌شوند،



ماهیتشان به گونه‌ای نیست که در یک ساعت خاص اسیر شوند بلکه یادگیری این مهارت‌ها به بستر فرهنگی‌ای مربوط می‌شود که یادگیرندگان به آزادی در آن زندگی می‌کنند. این فرهنگ یادگیری از نوع بودن معلمان و کارکنان مدرسه، چیدمان وسایل و رنگ‌های به کار رفته در مدرسه تا کوچک‌ترین بازخوردهایی را که در مورد یک اشتباه در یک عمل محاسباتی ریاضی ساده به کودک داده می‌شود، در برمی‌گیرد؛ چرا که کودک از نوع بودن ما در تعاملاتش مهارت را فرامی‌گیرد نه از چیزی که ما به او بگوییم تا صرفاً به‌عنوان تعریف یک مهارت حفظ کند. به بیان دیگر، مهارت‌های زندگی را نمی‌توان بدون زندگی کردن فراگرفت و زندگی در هر لحظه جاری است نه در لحظاتی خاص که آدم بزرگ‌های یک مدرسه برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند. بر مبنای مشاهداتی که در مدرسه زندگی صورت می‌گرفت، چیزی که بیش از همه به رشد خودآگاهی بچه‌ها کمک می‌کرد،

فعالیتی بود با عنوان بازاندیشی، که بنابر عملکرد و رویداد پیش آمده در مدرسه به‌صورت گروهی و یا فردی صورت می‌گرفت. این بازاندیشی ممکن بود بعد از یک بازی فوتبالی باشد یا بعد از برگزاری یک میهمانی و حضور یک کارشناس و ... بازاندیشی به این ترتیب پیش می‌رفت که افراد در مورد نقاط قوت و ضعفی که در یک کار داشتیم، به‌صورت کتبی یا شفاهی نظر می‌دادند و البته معلم هم از این جمع جدا نبود؛ یعنی کودکان این حق را داشتند که در مورد نقاط ضعف او نیز نظر بدهند و بعد از جمع‌آوری نظرها به این مسئله می‌پرداختیم که چطور نقاط ضعفمان را کاهش دهیم و همچنین خود را به خاطر قابلیت‌هایی که از خود نشان داده بودیم، تشویق کنیم.

در روزی که گذشت سعی کردیم در مدرسه زندگی، زندگی کنیم و امید است که در فردا شاهد مدرسه‌هایی باشیم برای زندگی کردن، نه زندگی را زنده به‌گور کردن.



**مهارت‌های
زندگی را
نمی‌توان بدون
زندگی کردن
فراگرفت و زندگی
در هر لحظه
جاری است نه در
لحظاتی خاص که
آدم بزرگ‌های
یک مدرسه برای
آن برنامه‌ریزی
می‌کنند**